

داستان انتخابات 2016 ، صبح پیروزی شب شکست

در اواخر بهار 2016 و در اواسط رقابت های کاندیداهای جمهوری خواه در مرحله مقدماتی انتخابات ریاست جمهوری سال 2016، کمپین هیلاری کلینتون پنهان نمی کرد که اگر قرار باشد از بین کاندیداهای جمهوری خواه، 2 نفر را به دلخواه انتخاب کند، قرعه اصلی به نام ترامپ یا کروز می افتد (اینجا). در آن زمان تقریباً رویای کاندیداتوری جب بوش به پایان رسیده بود، کیسیک و مارکو روبیو نفس های آخر را می کشیدند و تنها دو نفر باقی می ماندند. کاندیداهای رویایی دموکرات ها، تد کروز و داندل ترامپ. هرچند دموکرات ها در پاسخ به این سؤال که شکست دادن کدام یک از این دو نفر راحت تر است، اختلاف نظر داشتند.

آنها که رقابت با ترامپ را ترجیح می دادند می گفتند ما آن قدر اطلاعات گوناگون از ترامپ داریم که هر کدام از آنها به تنهایی برای شکست دادن وی کافی است. ضمن اینکه ترامپ با خشمگین کردن لاتین تبارها فرصت مناسبی برای دموکرات ها پدید خواهد آورد تا آرزوی پیروزی در برخی ایالت های به صورت سنتی جمهوری خواه از جمله آریزونا و حتی جورجیا را که برنامه هشت یا دوازده سال آینده آنهاست زودتر محقق کنند.

گروه دومی که رقابت با کروز را ترجیح می دادند اعتقاد داشتند اگرچه ترامپ و سوابق گذشته اش می تواند یک برگ برنده برای هیلاری کلینتون باشد، اما پیام انتخاباتی این میلیاردر نیویورکی از منظر یک کاندیدای "تغییر" و همچنین کمپین غیر معمول و گاه عجیب و غریب وی ممکن است با تمرکز بر برخی ایالت هایی که به صورت سنتی دموکرات هستند برای هیلاری مشکل ساز شود. تد کروز اما، یک کاندیدای استاندارد جمهوری خواه و از نوع تندرو آنهاست. هیلاری در رقابت با تد کروز ممکن است نتواند برخی ایالت های قرمز یا جمهوری خواه را به سود دموکرات ها آبی کند، اما در نقشه انتخاباتی آمریکا که به سود دموکراتهاست، جایی برای بدست آوردن ایالت هایی بیشتر از آنکه میت رامنی در سال 2012 پیروز شد، توسط تد کروز وجود نخواهد داشت. همانطور هم که گفتم، هر دو گروه شانسی ترامپ یا کروز را برای شکست دادن کلینتون ناچیز و گاهی اوقات تا حد صفر می دانستند. سؤال اینجا بود که با ترامپ رقابت کنیم تا آرای اکثرال بیشتری از گذشته بدست بیاوریم یا کروز کاندیدای نهایی رقیب باشد که پیروزی بر او احتمالاً همانند پیروزی اوباما بر میت رامنی در سال 2012 خواهد بود.

با تمام اینها، شب انتخابات که در 8 نوامبر به پایان می رسید، این هیلاری کلینتون بود که به سنت اکثر کاندیداهای شکست خورده، با رقیب جمهوری خواهش تماس گرفت تا پیروزی داندل ترامپ را تبریک بگوید (نتیجه انتخابات). درحالی که صبح روز انتخابات کمتر کسی در هر دو کمپین انتظار داشت هیلاری کلینتون رئیس جمهوری منتخب آمریکا نباشد (کمپین ترامپ شانس ریاست جمهوری او را حداکثر 30 درصد می دانست، این مقاله را هم بخوانید).

در این مقاله از دلیل یا دلایل شکست هیلاری کلینتون می گویم و البته برخلاف کلیشه های کلاسیک تحلیل کمپین ها، نقش "پیام"، "محبوبیت و ارتباط عاطفی با کاندیدا" که در شاخص "دوست داشتنی بودن" تجلی می یابد و همچنین ادعای اینکه ترامپ "کاندیدای تغییر" بود، محور اصلی این دلایل را تشکیل نمی دهد. سپس می گویم که چرا شکست هیلاری کلینتون در آمریکا ماهیتاً با مدل های اروپایی از جمله "برگزیت" فرق دارد و مقایسه این دو بیشتر از آنکه علمی باشد، صرفاً ژورنالیستی است. در عین حال، در دفاع از نظرسنجی ها هم توضیحاتی می دهم و اینکه بازهم کلیشه رایج دیگری که بعد از انتخابات توسط برخی مطرح شد، یعنی "اثر شرم ترامپ" به عنوان دلیل اشتباه بودن نظرسنجی ها و پیروزی ترامپ، چرا و به چه دلیل نادرست است. در انتها هم برای فهم بهتری از این انتخابات و اساساً کلیت کمپین های انتخاباتی در آمریکا، چند کتاب مهم را معرفی می کنم که درک علاقه مندان را در مورد انتخابات آمریکا از آنچه که صرفاً در اخبار می خوانند یا در توئیتر و فیس بوک پیگیری می کنند، بیشتر خواهد کرد.

این مقاله کمی بیشتر از معمول طولانی است. به همین دلیل بخش های مختلف آن را از هم تفکیک کرده ام تا اگر تمایل داشته باشید صرفاً قسمتی را که به موضوع آن علاقه دارید بخوانید، به آن مراجعه کنید. در ضمن تا جایی که می توانستم سعی کردم توضیحات لازم را بدهم اما خب، در مواردی به خصوص در مورد نظرسنجی ها، توضیحاتی که ارائه دادم به دلیل وجود مباحث تکنیکی برای برخی از خوانندگان ممکن است به اندازه کافی قابل درک نباشد. در این موارد اگر توضیح بهتری لازم بود حتماً در آپ دیت مقاله ارائه خواهم کرد.

کلیشه رایج: کاندیدای تغییر، نامزد دوست داشتنی

در مورد دلایل شکست کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری 2016 گفته می شود که ترامپ کاندیدای "تغییر" بود و کلینتون کاندیدایی که از "وضع موجود" دفاع می کرد. یا اینکه بسیار شنیده ایم که ترامپ با تاکید بر اخراج مهاجران غیرقانونی و نقد قراردادهای اقتصادی بین المللی پیامی مشخص و اقناع کننده برای مخاطبانش داشت، درحالی که

کلینتون فاقد پیامی بود که مخاطبانش را با آن درگیر و اقناع کند. همچنین از علاقه طرفداران ترامپ برای رای دادن به او و عدم اشتیاق طرفداران کلینتون در رای به وی هم نام برده می شود که چون ترامپ از منظر طرفدارانش "دوست داشتنی" یا مظهر اقتدار ([نظرسنجی گالوپ](#))، گزارش [ضمیمه اش](#) جالب تر است) است فارغ از آنچه که می گوید یا انجام می دهد، آنها به او رای می دهند. درحالی که هیلاری کلینتون چون نمی تواند ارتباط عاطفی با رای دهندگان خودش ایجاد کند، رقابت را به داندل ترامپ خواهد باخت.

واقعیتش این است که این ادعاها و موارد مشابه دیگر نادرست نیستند؛ اما صرفا نوعی تحلیل کلاسیک کمپین های انتخاباتی هستند و کمتر کسی است در هر دو کمپین و در میان تحلیل گران انتخاباتی که به این موارد آگاهی نداشته باشد. درحالی که در آمریکا دلایل شکست در انتخابات، آن هم در این سطح می تواند به دلیل آگاهی شما از نقاط ضعف و قوت رقیب و کاندیدای خودتان نباشد، بلکه شکست زمانی سراغ شما می آید که نسبت به آنچه اتفاق می افتد یا قرار است اتفاق بیفتد ناآگاه هستید.

در کمپین های انتخاباتی در مدل آمریکایی، ما کمپین ها را به 2 صورت تحلیل می کنیم. اول تحلیل کلاسیک که موارد بالا را شامل می شود و دوم تحلیل مبتنی بر کالج الکترا که مبتنی بر داده ها و اطلاعات رای دهندگان، نقشه انتخاباتی آمریکا و مشارکت طرفداران یک کاندیدا در مکان های مشخص با نسبت های جمعیتی و علاقه مندی حزبی معین است. به عبارت بهتر، هم کمپین هیلاری کلینتون و هم کمپین ترامپ هر دو می دانستند که هیلاری کاندیدای "تغییر" نیست و هر دانشجوی علوم سیاسی یا تبلیغاتی هم به خوبی این را می داند که پیام "تغییر" به خصوص اگر با یک سابقه نسبتا مناسب از منظر رای دهندگان همراه باشد، قوی ترین ابزار یک کمپین است. اما آنچه که انتخابات آمریکا را نسبت به انتخابات در بقیه کشورهای دیگر متمایز می کند اینست که شما هر چقدر کاندیدای "تغییر" یا یک کاندیدای "دوست داشتنی" باشید بازهم باید در مدل الکترا آمریکا بدانید کجا تبلیغ کنید و به دنبال رای چه کسانی باشید (تفاوت 2 نوع کمپین، 1- اقناع و 2- مشارکت را در [این مقاله](#) بخوانید + توضیحی در مورد اینکه چرا در آمریکای امروز، تعداد رای دهندگانی که در انتخابات مختلف به احزاب متفاوت رای می دهند مرتب کاهش می یابد، [اینجا](#)).

کاندیدای "تغییر" بودن به کمپین شما ارزش افزوده می دهد اما لزوما باعث پیروزی کمپین شما نمی شود. در همین انتخابات، هیلاری کلینتون تقریبا 2 میلیون رای بیشتر از داندل ترامپ بدست آورد ([این رقم بیشتر هم می شود](#)). به عبارت بهتر اگر مدل خاص کالج الکترا، نتیجه نهایی انتخابات را تعیین نمی کرد و همانند سایر نقاط دیگر دنیا، رای عموم مردم مبنای پیروزی یک کاندیدا بود، آن وقت هیلاری رئیس جمهور بود و نه تنها تمام استدلال های تغییر و دوست داشتن و پیام اقتصادی و مهاجرتی داندل ترامپ رنگ می باخت، بلکه کمپین هیلاری کلینتون به عنوان یک کمپین موفق از کاندیدایی که حافظ وضع موجود است معرفی می شد و کسانی که امروز در نقد کلینتون می نوشتند، احتمالا کمپین قوی او را تحسین می کردند.

بگذارید این توضیح را هم بدهم که من این انتقادهای کلاسیک نسبت به کمپین هیلاری کلینتون را نادرست نمی دانم. اما اینها مسئله شناخته نشده ای نبودند. به عبارت بهتر علی رغم تمام این مسائل کمپین هیلاری کلینتون باید انتخابات را می برد اما یک اشتباه استراتژیک که کمپین مرتکب آن شد و همچنین یک اتفاق - اثر نامه رئیس اف بی آی در مورد تحقیق جدید از خانم کلینتون - ورق بازی را به سود داندل ترامپ برگرداند.

اشتباه استراتژیک کمپین هیلاری، 3 ایالت کلیدی

هیلاری کلینتون انتخابات را باخت، نه به این دلیل که کاندیدای وضع موجود بود یا کاندیدای حامل پیام تغییر نبود، بلکه به این دلیل که در برنامه ریزی انتخاباتی خود یک اشتباه استراتژیک داشت. یعنی این کاندیدای غیرمحبوب حافظ وضع موجود، ماه اکتبر را با این امید به نیمه می رساند که امیدوار بود آرای الکترا خود را با پیروزی در ایالت آریزونا به مرز 360 رای برساند و با رقابتی کردن انتخابات در جورجیا از 370 رای هم عبور کند. غافل از اینکه نامزد ریاست جمهوری در آمریکا تنها به 270 رای الکترا برای رئیس جمهور شدن نیاز دارد و یک کمپین استراتژیک، قبل از آنکه ایالت های بیشتری را روی نقشه انتخاباتی، آبی یا قرمز (به ترتیب دموکرات یا جمهوری خواه) کند، باید از آرای الکترا خودش مطمئن شده باشد. دلیل تمرکز بر این ایالت های جانبی هم این بود که کمپین کلینتون می دانست که اگر او در ایالت های سرنوشت ساز و رقابتی مانند فلوریدا (29 رای الکترا)، کارولینای شمالی (15 رای الکترا)، اهایو (18 رای الکترا) و نوادا (6 رای الکترا) شکست بخورد، پیروزی در ایالت های تضمین شده پنسیلوانیا، میشیگان و ویسکانسین به همراه تنها نیوهمپشایر او را رئیس جمهور خواهد کرد ([این ویدیو](#) از دیوید پلاف، رئیس کمپین انتخاباتی باراک اوباما در سال 2008 را ببینید که یک ماه و نیم قبل از انتخابات گفته بود هیلاری کلینتون 100 درصد انتخابات را خواهد برد).

هیلاری کلینتون شک نداشت که ایالت ویسکانسین را می برد. به همین دلیل بعد از انتخابات مقدماتی دموکرات ها یک بار هم به ویسکانسین نرفت. در میشیگان هم کمپین هیلاری در روزهای آخر رقابت را نزدیک تر از آنچه که انتظار داشت تصور می کرد اما نه آن قدر که بازنده شود؛ و بالاخره در پنسیلوانیا اگرچه کمپین هیلاری کلینتون رقابت را نزدیک می پنداشت اما بازهم تصور می کرد پیروزی در پنسیلوانیا به همراه 2 ایالت میشیگان و ویسکانسین تضمین ریاست جمهوری اوست ([مقاله ای](#)) در خصوص اهمیت این ایالت های شمالی برای کمپین هیلاری و اطمینان کمپین به پیروزی در آن ها). اما این هر 3 ایالت به سمت ترامپ رفتند، چرا؟

بگذارید نگاهی به نتایج نظرسنجی های بعد از انتخابات و در ابتدا با تمرکز بر یک ایالت - ویسکانسین - بیندازیم (+) و (-). قبل از آن جدول زیر را در مقایسه آمار انتخابات در سال های 2004، 2012 و 2016 ببینید.

	هیلاری	ترامپ	اوباما	رامنی	کری	بوش
ایالت ویسکانسین	1.38 M	1.4 M	1.62 M	1.4 M	1.49 M	1.48 M
	47%	48%	53%	46%	50%	49%
منطقه میلوآکی	289 K	126 K	328 K	158 K	297 K	180 K
	66%	29%	67%	32%	62%	37%

در ویسکانسین، مهمترین منطقه رای "میلوآکی" است. هیلاری کلینتون در این منطقه 289 هزار رای بدست آورد و نسبت آرای او با ترامپ 66 درصد به 29 درصد بود. در سال 2012 باراک اوباما با تقریبا همین نسبت تفاوت رای، 328 هزار رای در میلوآکی بدست آورده بود؛ یعنی 40 هزار رای بیشتر (+). ضمن اینکه آرای ترامپ هم در این منطقه تقریبا 30 هزار رای کمتر از میت رامنی در سال 2012 و 54 هزار رای کمتر از جرج بوش در سال 2004 است. آرای کلینتون اما در "میلوآکی" از آرای سال 2004 جان کری هم کمتر بود.

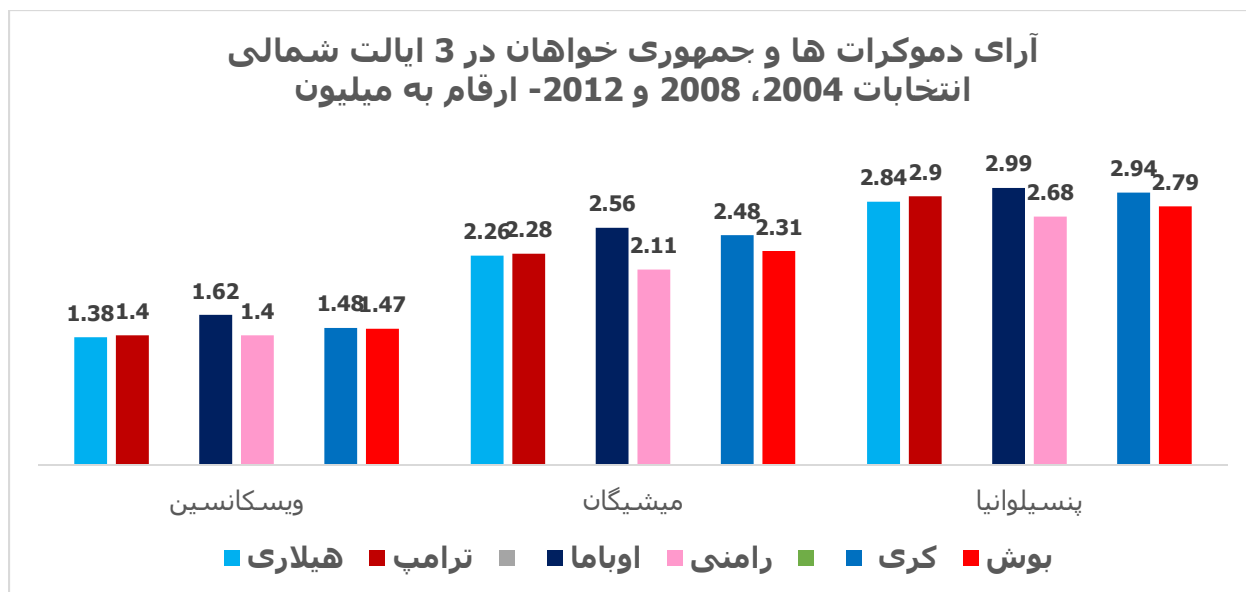
جرج بوش در کل ایالت ویسکانسین در سال 2004 به میزان 1 میلیون 480 هزار رای بدست آورده بود. در سالی که مشارکت سفیدپوستان در آمریکا نسبت به دو دوره قبل و بعد از آن به مراتب هم بیشتر بود. در حالی که آرای داندل ترامپ در سال 2016 در این ایالت 1 میلیون و 410 هزار رای است. یعنی 70 هزار رای کمتر. آرای ترامپ در عین حال تقریبا برابر با آرای میت رامنی در سال 2012 هم هست. به عبارت بهتر این کلیشه رایج "مردان خشمگین سفیدپوست ساکن مناطق حومه شهرها و روستایی" که به عنوان گروه پایه رای داندل ترامپ نامیده می شوند دلیل اصلی پیروزی ترامپ در ویسکانسین نیستند، بلکه این عدم حضور طرفداران دموکرات است که باعث شکست هیلاری کلینتون شد. بگذارید در همین ایالت به دو منطقه دیگر هم نگاهی بیندازیم.

در منطقه انتخاباتی جنوب میلوآکی و شمال ایالت ایلی نوی هم هیلاری کلینتون 77 هزار رای بدست آورد، درحالیکه باراک اوباما تقریبا 95 هزار رای داشت. هیلاری کلینتون ایالت ویسکانسین را تنها با 27 هزار رای یعنی 1 درصد باخت. در حالی که با افزایش مشارکت در میلوآکی و دو منطقه رای جنوب آن، می توانست به راحتی آرای الکترا این ایالت را برود. در ویسکانسین، سفیدپوستان 2 درصد بیشتر از سال 2012 آرای دهندگان را تشکیل می دادند و نسبت آرای رای دهنده دموکرات هم 2 درصد کمتر از سال 2012 و رای دهنده جمهوری خواه 2 درصد بیشتر از سال 2012 بود.

در پاسخ به چرایی عدم موفقیت هیلاری در ویسکانسین می توان گفت که او این ایالت را به دلیل اشتباه محاسباتی کمپین خودش باخت. در طول رقابت های انتخاباتی درحالی که ترامپ در جمع طرفدارانش در ایالت ویسکانسین سخنرانی می کرد، هیلاری کلینتون پس از رقابت های مقدماتی، حتی یک بار هم به این ایالت نرفت. در هفته آخر ترامپ 2 برابر هیلاری کلینتون خرج تبلیغات تلویزیونی کرد ([لینک](#)) و درحالی که نسبت هزینه کمپین هیلاری کلینتون در کل کشور نسبت به کمپین ترامپ تقریبا 2.4 برابر بود، این رقم در ویسکانسین 1.6 بود.

تقریبا روندی مشابه آنچه که در ویسکانسین اتفاق افتاد در "وین کانتی" ایالت میشیگان هم به چشم می خورد که هیلاری کلینتون در آن تقریبا 88 هزار رای کمتر از اوباما بدست آورد ([لینک](#)). در حالی که 16 رای الکترا این ایالت را داندل ترامپ تنها با 16 هزار رای بیشتر بدست آورد. به همین ترتیب در پنسیلوانیا و در حوالی فیلادلفیا که منطقه رای اصلی دموکرات هاست، هیلاری کلینتون 25 هزار رای کمتر از اوباما در سال 2012 بدست آورد. در کل ایالت هم هیلاری کلینتون 150 هزار کمتر از اوباما در سال 2012 بدست آورد درحالی که ترامپ نسبت به اوباما در سال 2012 حدود 80 هزار رای کمتر داشت.

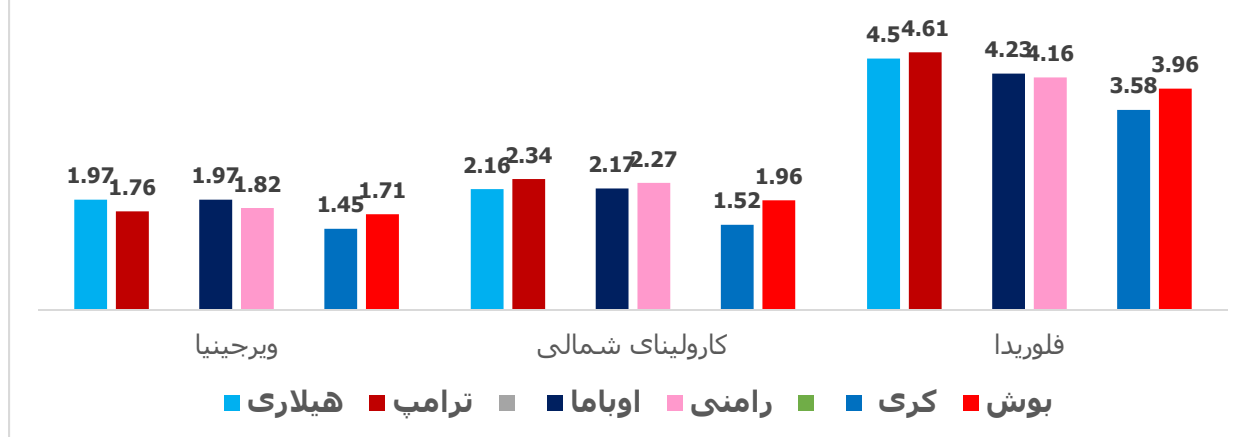
در نمودار زیر می توانید آرای کاندیدای دموکرات و جمهوری خواه را در هر کدام از این 3 ایالت و در 3 انتخابات 2004، 2012 و 2016 با یکدیگر مقایسه کنید. در هر 3 ایالت میزان آرای هیلاری کلینتون از دیگر نامزدهای دموکرات (اوباما و جان کری) کمتر است. در ویسکانسین و میشیگان آرای ترامپ نسبت به آرای دیگر کاندیدای جمهوری خواه (رامنی و بوش) بیشتر نیست و در پنسیلوانیا اگرچه آرای آقای ترامپ از آرای جرج بوش در سال 2004 به میزان 11 هزار رای بیشتر است اما بازهم از آرای اوباما کمتر است.



دلیل تاکید من بر اهمیت 3 ایالت پنسیلوانیا، میشیگان و ویسکانسین در این است که هر سه جزو دیوار آتشین کمپین هیلاری کلینتون بودند. دیواری که نقشه انتخاباتی دموکرات ها بر اساس آن بنا شده بود و شکست در حتی یکی از این ایالت ها می توانست نقشه را به ضرر کاندیدای دموکرات و نفع کاندیدای جمهوری خواه حداقل به میزان 20 رای الکترال و حداکثر به میان 40 رای الکترال تغییر دهد. در انتخاباتی مانند انتخابات آمریکا، یک کمپین می تواند یک یا چند ایالت از ایالت های سرنوشت ساز مانند اهایو یا فلوریدا یا کارولینای شمالی و یا نوادا را ببازد. اما شکست در اینها شکست های قابل انتظار هستند، یعنی کمپین برای جبران آنها حتما برنامه جایگزین دارد. به عنوان مثال استراتژیست های کمپین می گویند ما احتمالا در آیووا بازنده ایم، پس بهتر است منابع و پول بیشتری در نوادا مصرف کنیم تا شکست در آیووا جبران شود. اما وقتی شما در ایالت هایی شکست می خورید که انتظار ندارید، آن وقت در شرایط پیش بینی نشده قرار می گیرید. شرایطی که برای آن برنامه خاصی ندارید.

برای درک اینکه اگر کمپین هیلاری کلینتون اهمیت این 3 ایالت را جدی تر می گرفت نتایج انتخابات را در همین دوره زمانی 2004، 2012 و 2016 در 3 ایالت سرنوشت ساز دیگر، فلوریدا، کارولینای شمالی و ویرجینیا با هم مقایسه کرده ام. ایالت هایی که هیلاری کلینتون اگرچه در دو تای آنها شکست خورد، اما از همان ابتدا به اهمیت این ایالت ها واقف بود و به همین دلیل وقت و پول زیادی برای تبلیغات در این ایالت ها اختصاص داد. برخلاف ایالت های شمالی یا همان دیوار آبی خانم کلینتون در هر 3 ایالت جنوبی، آرای خانم کلینتون نسبت به کاندیداهای دموکرات دیگر یعنی جان کری در سال 2004 و اوباما در سال 2012 یا بیشتر یا برابر است.

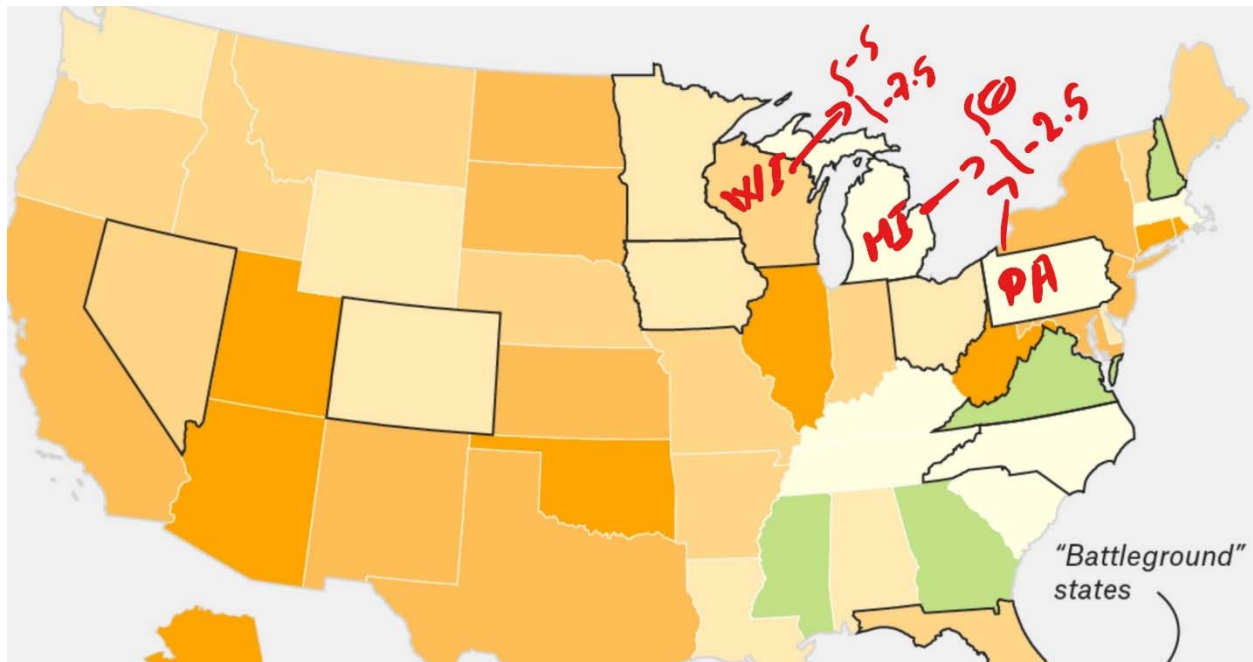
آرای دموکرات ها و جمهوری خواهان در 3 ایالت کلیدی انتخابات 2004، 2008 و 2012 - ارقام به میلیون



دانلد ترامپ در 100 روز منتهی به انتخابات 130 بار به فلوریدا، پنسیلوانیا، اهایو، کارولینای شمالی، میشیگان و ویسکانسین سفر کرد. درحالی که هیلاری کلینتون اصلا به ویسکانسین نرفت و مجموعا 87 بار در 5 ایالت بالا برنامه تبلیغاتی داشت؛ تقریبا نصف دانلد ترامپ. مهمترین دلیل ش هم اینست که همانطور که گفتم هیلاری کلینتون باور نمی کرد ممکن است این سه ایالت را بیازد به همین دلیل رقابت در آنها را دست کم گرفت (در ویدئوی دیوید پلاف ببینید که او چگونه با اطمینان از پیروزی در هر سه ایالت می گوید؛ [این مقاله](#) را هم بخوانید که در مورد انتقاد نیروهای میدانی این سه ایالت از کمپین مرکزی است).

و ترامپ، افزایش مشارکت در مناطق حومه شهرها

به همان میزان که هیلاری کلینتون در مناطق شهری ایالت های شمالی موسوم به Rust Belt کمتر از میزان انتظار ظاهر شد (+)، دانلد ترامپ در مناطق حومه شهرها و روستاها آرای بیشتری را پای صندوق رای بدست آورد (+) و (+). ترامپ در مناطق روستایی و شهرهای کوچک ویسکانسین با اختلاف 20 درصد بهتر از میت رامنی در سال 2012 رای بدست آورد و در عین حال در حومه شهرها هم نسبت به میت رامنی 11 درصد بیشتر طرفداران خودش را پای صندوق رای برد ([این مقاله](#) اهمیت رای ترامپ را در مناطق کوچک ایالت های شمالی به خوبی توضیح می دهد، [این لینک](#) را هم ببینید، نشان می دهد که ترامپ در کجاها از میت رامنی در سال 2012 بیشتر رای آورد). هرچند با وجود تمام تلاش ترامپ که نسبت به سال 2012 موفق تر نشان داد، هیلاری کلینتون تنها احتیاج داشت در همان حوزه هایی رای که آرای دموکرات لازم را به صورت بالقوه داراست، افرادی بیشتری را پای صندوق رای بیاورد، اما نادیده گرفتن اهمیت این ایالت ها از سوی دموکرات ها باعث شد که به خصوص در میشیگان و ویسکانسین که پیروزی خود را تضمین شده می دیدند ([این مقاله](#)) هر دو ایالت را با اختلاف کمی به دانلد ترامپ ببازند. این نقشه از [وب سایت 538](#)، بیانگر کاهش آرای رای دهندگان سفیدپوست و پایه رای دانلد ترامپ در آمریکا از سال 1992 تا سال 2012 است. جایی که در ویسکانسین، میشیگان و پنسیلوانیا به ترتیب بین 5 تا 7.5 درصد و 0 تا 2.5 درصد از آرای سفیدپوستان کاسته شده است. این بار اما در سال 2016 سفیدپوستان به لطف مشارکت بیشتر در مناطق روستایی و حومه شهرها و کاهش آرای رای دهندگان دموکرات در مناطق شهری موفق شدند هر سه ایالت را که از سال 1992 تا 2012 به دموکرات ها رای داده بودند به رنگ قرمز درآورند ([آمریکای ترامپ، آمریکای کلینتون](#)).



مردان سفیدپوست مسیحی، افراد دارای تحصیلات پایین

در تحلیل انتخابات آمریکا، ویژگی‌های جمعیتی رای دهندگان به دلیل روند مشخص رای دادن آنها به کاندیدای دموکرات یا جمهوری خواه هم اهمیت اساسی دارد. به خصوص که قرار باشد افزایش مشارکت در بخش‌هایی از جمعیت آمریکا و در ایالت‌های سرنوشت‌ساز با کاهش مشارکت بخش‌های دیگر همراه باشد. چنین اتفاقی در سال 2016 افتاد و به دلیل تاثیر مثبت رای [مردان سفیدپوست](#) و افراد دارای تحصیلات پایین دانشگاهی به دانلد ترامپ که همراه با کاهش مشارکت آمریکایی‌های آفریقایی تبار بود به شکست هیلاری کلینتون منجر شد ([نمونه‌های این مقاله](#) را ببینید و در مورد [اوجلیکاهای مذهبی سفیدپوست](#) هم به این مقاله نگاهی بیندازید). من البته بنا بر آنچه که در موارد قبل بیان کردم هنوز به ناکارآمدی کمپین هیلاری در سه ایالت اصلی شمالی به عنوان دلایل اصلی شکست او اعتقاد دارم اما در هر حال اگر کمپین ترامپ نمی‌توانست مشارکت طرفداران خودش را در بخش‌های ویژه طرفدار جمهوری خواهان افزایش دهد، علی‌رغم کمپین ناکارآمد، هیلاری کلینتون رئیس‌جمهور می‌شد. [این مقاله](#) را بخوانید و نقشه آمریکا را که بر اساس آرای سفیدپوستان مذهبی مقایسه کرده است مشاهده کنید. هرچند در همین نقشه ایالتی مانند مینسوتا با بیشتر از 60 درصد آرای سفیدپوست مذهبی وجود دارد که هیلاری کلینتون در آن برنده شد (هرچند اختلاف رای بسیار کمتر از حد انتظار بود) و ایالتی مثل فلوریدا هم هست که کمتر از 41 درصد رای ردهندگان را سفیدپوستان مذهبی تشکیل می‌دهند و در آن ترامپ با اختلاف ناچیزی به پیروزی رسید.

[این مقاله](#) را هم بخوانید که توضیح می‌دهد چرا تحصیلات عاملی توضیح دهنده برای پیروزی دانلد ترامپ است، در مناطقی که تحصیلات بالاتر است هیلاری کلینتون رای بیشتری دارد و در مناطقی که تحصیلات پایین‌تر است دانلد ترامپ پیروز است.

دلیل دوم شکست هیلاری: اثر کومی

ما با اطلاعاتی که اکنون داریم نمی‌توانیم به صورت دقیق بگوییم که اثر نامه جیمز کومی، رئیس FBI در مورد ای میل‌های هیلاری کلینتون به چه میزان بوده است؛ اما می‌توانیم بگوییم که این نامه در متحدکردن جمهوری خواهان پشت سر دانلد ترامپ و جلوگیری از مومنتوم رو به رشد هیلاری کلینتون که از نیمه‌های ماه اکتبر آغاز شد حتما تاثیر داشته است. در 28 اکتبر که این نامه منتشر شد فاصله هیلاری و ترامپ در معدل نظرسنجی‌ها 5.7 درصد (هیلاری 49.6، ترامپ 43.9) بود که یک فاصله قابل قبول برای پیروزی است. من در بخش تحلیل نظرسنجی‌ها توضیح می‌دهم که چرا این رقم هرچند ممکن است آرای ترامپ را تا 1 یا 2 درصد کمتر در نظر گرفته باشد اما برای پیش‌بینی آرای هیلاری کلینتون تقریباً درست است.

در آخرین معدل نظرسنجی ها یک روز قبل از انتخابات هیلاری کلینتون 48.5 و داند ترامپ 44.9 رای داشتند. در نتیجه نهایی انتخابات اما ترامپ 47 درصد رای آورد یعنی 2.1 درصد بیشتر از پیش بینی ها و هیلاری هم 48 درصد رای آورد یعنی 0.5 درصد کمتر از پیش بینی ها. اگر به صورت ساده همین ارقام را برای روز 28 اکتبر هم در نظر بگیریم آن وقت در روزی که نامه منتشر شد به احتمال زیاد هیلاری کلینتون 49.1 درصد رای داشت و ترامپ هم 45.9 درصد که تقریباً برابر 3.2 درصد است و یک فاصله قابل قبول برای پیروزی حساب می شود. نکته قابل توجه در تحلیل این است که من مومنتوم ادامه دار هیلاری کلینتون را هم نادیده گرفتم که اگر این نامه منتشر نمی شد احتمالاً آرای هیلاری کلینتون نسبت به ترامپ افزایش هم می یافت. یعنی با فرض ثابت گرفتن متغیر مومنتوم هیلاری در بهینه ترین حالت فاصله واقعی این دو 3.2 درصد بود (این مقاله را بخوانید. در پاراگراف آخر از اثر نامه دوم جیمز کومی به کنگره هم صحبت می کند که در آن نامه رئیس FBI گفته بود در عقیده اش نسبت به عدم تعقیب قضایی هیلاری کلینتون تغییری حاصل نشده است. دیوید اکسلراند، استراتژیست ارشد باراک اوباما در سال 2012، پس از انتشار نامه دوم - و قبل از روز برگزاری انتخابات - گفته بود که این نامه دوم به جای اینکه به نفع کمپین هیلاری کلینتون باشد باز هم به ضرر اوست، چون این موضوع رو دوباره برجسته می کند. هیلاری کلینتون خودش هم چنین اعتقادی داشت و روز بعد از انتخابات خبری با همین مضمون از او منتشر شد).

متغیر گرایش حزبی و نژاد

در انتخابات آمریکا دو متغیر مستقل، بیشترین معنی داری را در مورد پیش بینی نتایج انتخابات و رای دادن به کاندیداها دارند. اولی متغیر تمایل حزبی (دموکرات، جمهوری خواه) و دومی متغیر نژاد (سفید و غیرسفید شامل آفریقایی تبارها، لاتین تبارها و ...); به این معنی که دموکرات ها با احتمال خیلی زیاد به نامزد دموکرات و جمهوری خواهان با احتمال زیاد به نامزد جمهوری خواه رای می دهند. همچنین رای سفیدپوستان با احتمال بیشتر به کاندیدای جمهوری خواه و رای غیرسفیدپوستان با احتمال بیشتر به کاندیدای دموکرات است. به همین دلیل برای بررسی میزان رای به کاندیداها در دوره های زمانی متفاوت (اینجا قبل از نامه آقای کومی و بعد از آن)، بهتر است میزان آرای نامزدها را در میان این 2 متغیر بررسی کنیم.

همچنین با توجه به اینکه متغیر تمایل حزبی شامل افرادی غیر از دموکرات و جمهوری خواه هم می شود (یعنی مستقل ها و غیرحزبی ها)، و البته برای ساده کردن بحث و فهم بهتر آن من تنها متغیر نژاد را بر اساس نظرسنجی فاکس نیوز در دو دوره زمانی 1- قبل از نامه کومی و 2- آخرین نظرسنجی 2 روز قبل از انتخابات بررسی و آن را با نتایج نظرسنجی های بعد از انتخابات مقایسه می کنم.

در نظرسنجی فاکس نیوز در 26 اکتبر هیلاری کلینتون با فاصله 3 درصد از ترامپ جلو بود که تقریباً برابر با پیش بینی درست معدل نظرسنجی هاست. در میان سفیدپوستان 36 درصد به هیلاری و 50 درصد به ترامپ رای می دادند و در میان غیرسفیدپوستان فاصله 63 به 19 درصد بود. فاصله این دو در نظرسنجی 4 نوامبر به 1 درصد رسید و هیلاری در میان سفیدپوستان تقریباً برابر با قبل به میزان 35 درصد رای داشت. اما آرای ترامپ در میان سفیدپوستان در این نظرسنجی 56 درصد و در نظرسنجی منتشر شده در 7 نوامبر 59 درصد بود. از سوی دیگر فاصله این دو در میان غیر سفیدپوستان هم 74 درصد به 19 درصد به نفع هیلاری کلینتون بود. این نتایج تقریباً با نتایج حاصل از نظرسنجی های بعد از انتخابات هم برابر است. در میان سفیدپوستان که 70 درصد از کل رای دهندگان را شامل می شدند، 58 درصد به ترامپ رای دادند و 37 درصد به هیلاری کلینتون. در میان غیر سفیدپوستان هم 21 درصد به ترامپ رای دادند و 74 درصد به کلینتون. به عبارت بهتر آرای افراد سفیدپوست به نفع ترامپ بعد از نامه رئیس FBI افزایش پیدا کرد. با توجه به اینکه انتظار می روند آنها بیشتر جمهوری خواه باشند، به این معنی است که جمهوری خواهان مردد بعد از این نامه پشت سر ترامپ متحد شدند. در این دوره زمانی البته غیرسفیدپوستان هم پشت سر هیلاری کلینتون ماندند، با این توضیح که بخش لاتین تبار غیرسفیدپوستان در ایالت هایی مانند نوادا و کلورادو باعث پیروزی هیلاری شدند و در فلوریدا هم رای های بیشتری را به نفع هیلاری نسبت به باراک اوباما در صندوق ریختند. اما غیرسفیدپوستان آفریقایی تبار در ایالت های شمالی با کاهش مشارکت در انتخابات، همانطور که در بخش پیشین توضیح دادم، باعث شکست هیلاری در 3 ایالت پنسیلوانیا، میشیگان و ویسکانسین بودند (چگونه رای دهندگانی که در آخرین لحظه تصمیم گرفتند آرای خود را به نفع داند ترامپ به صندوق ریخته اند، این اینک و توضیح آن هم اینکه این رای دهندگان می توانند یا جمهوری خواهانی باشند که تا قبل از نامه آقای کومی و تحت تاثیر انتشار نوار ویدئویی داند ترامپ هنوز برای رای دادن به ترامپ قانع نشده اند و یا کسانی که واقعا هنوز تصمیم نگرفته بودند و مرددان مستقل بودند).

+ یک اشتباه دیگر هیلاری که در نتیجه نامه رئیس FBI بر علیه کمپین عمل کرد

همانطور که در قسمت قبل توضیح دادم مهمترین متغیر مستقل در انتخاب رئیس جمهور آمریکا، متغیر گرایش سیاسی رای دهنده است. یعنی رای دهنده دموکرات به کاندیدای رای می دهد و رای دهنده جمهوری خواه با فاصله زیاد کاندیدای جمهوری خواه را انتخاب می کند. این امر به خصوص در جامعه به شدت جناحی امروز آمریکا یک امر غیرقابل خدشه است. کمپین هیلاری کلینتون علی رغم اینکه به این موضوع آگاهی داشت اما در استراتژی تبلیغاتی خود سعی کرد گروهی از جمهوری خواهان میانه رو را با این شعار که دانلد ترامپ کاندیدای خطرناکی است و برای ریاست جمهوری شایستگی ندارد، به خودش جذب کند ([لینک](#) و فرضیه دوم [این مقاله](#) [وال استریت جورنال](#)). به همین دلیل بخش اعظم برنامه تبلیغاتی کلینتون مبتنی بر استراتژی "فراندوم علیه ترامپ" بود. یعنی به هیلاری رای بدهید تا به ترامپ نه بگویید (این استراتژی را جانسون در سال 1964 علیه بری گلدواتر استفاده کرد، [کتاب آخرین هورای لبرالسم در مورد انتخابات سال 1964](#)). اما مشکل این استراتژی در این است که شما وقتی کمپین خود را روی پیام "نه به کاندیدای رقیب" متمرکز می کنید در واقع برای بخش هایی از طرفداران خودتان (در مورد کمپین هیلاری کلینتون، رای دهندگان لیبرال که به صورت سنتی به شما رای می دهند) هیچ پیام خاصی ندارید. و اگر به هر دلیل - اینجا، نامه آفای کومی - طرفداران رقیب شما متحد شوند، آن وقت نه تنها استراتژی تان شکست خواهد خورد بلکه یک فاصله و شکاف پرنشدنی در اقناع طرفداران خودتان خواهید داشت ([دختر گل آفتاب گردان](#)، کمپین جانسون 1964 و هیلاری کلینتون 2016).

و یک فرضیه

بخشی از شکست هیلاری کلینتون در انتخابات سال 2016 و عدم حضور طرفداران دموکرات در پای صندوق های رای به این دلیل بود که طرفداران کلینتون - مثل کمپین کلینتون و ترامپ و و اکثر آمریکایی ها - اعتقاد داشتند که هیلاری پیروز این رقابت است و حتی نتیجه انتخابات برای آنها [شوک آور](#) بود (+). در اکثر نظرسنجی هایی که پیش از انتخابات انجام شده بود و حتی در میان آنهایی که فاصله رای دهندگان به کلینتون و ترامپ در حد 1 تا 3 یا 4 درصد بود، پاسخ دهندگان با نسبت بالایی اعتقاد داشتند که هیلاری کلینتون در نهایت پیروز انتخابات است ([بیمایش ارزش های آمریکا در سال 2016](#)، آمریکای آینده سال 1950 یا 2050؟) و این فاصله در برخی از آنها به 1 به نفع خانم کلینتون بود یعنی بیشتر از 65 درصد می گفتند هیلاری پیروز می شود و کمتر از 35 درصد اعتقاد داشتند ترامپ برنده است. یک فرضیه متصور این است که طرفداران کلینتون مطمئن از پیروزی او پای صندوق های رای حاضر نشدند. این البته صرفاً یک فرضیه است و تحقیق در مورد آن محتاج اطلاعات بیشتر است، اما برای آن می توان شواهد دیگری هم بیان کرد. یکی از آنها نظرسنجی جدید یوگاو است. از میان کسانی که در انتخابات به هر دلیل رای ندادند حدود 27 درصد می گویند که ای کاش رای داده بودند و در میان آنها 27 درصد می گویند که اگر رای می دادند انتخاب آنها هیلاری کلینتون بود و 19 درصد ترامپ ([نظرسنجی یوگاو](#)). این البته هنوز اثبات کننده این فرضیه نیست، تنها یکی از مجموعه شواهدی است که می تواند بر اعتبار این فرضیه بیفزاید اما همانطور که گفتم تحقیق در این مورد محتاج زمان و اطلاعات بیشتر است.

و بالاخره اثر کمپین گری جانسون

در مورد اینکه آرای گری جانسون (و همینطور جیل استاین)، اگر در رقابت حاضر نمی شد، به سمت کدام یک از دو کاندیدای اصلی می رفت باز هم نمی توان با قطعیت نظر داد و شاید هم هرگز نتوان دلایل متقنی برای آن برشمرد (در مورد آرای راس پرو که در سال 1992 حدود 19 میلیون رای بدست آورد و تحقیقات زیادی در مورد آن انجام شده است هنوز اتفاق نظر وجود ندارد، گری جانسون که آرای به مراتب کمتری دارد و در نتیجه تحلیل آن مشکل تر هم خواهد بود. هرچند [این مقاله](#) می گوید راس پرو آرای بیشتری از طرفداران بالقوه جرج بوش بدست آورد تا کلینتون). اما با اینحال بررسی نظرسنجی های بعد از انتخابات و باز هم در سه ایالت ویسکانسین، میشیگان و پنسیلوانیا، بیانگر آن است رای دهندگان به جانسون که گفته اند در روزهای آخر به این نتیجه رسیده اند به او رای دهند نسبت به قبل (ماه اکتبر یا سپتامبر) افزایش یافته است. در همین دوره زمانی کسانی هم که گفته اند در روزهای آخر به این نتیجه رسیده اند که به ترامپ رای دهند هم افزایش پیدا کرده است. نتیجه گیری خطی از این دو مقایسه نشان می دهد که اگر نسبت طرفداران هیلاری و کلینتون را به نسبت آرای که در روزهای آخر بدست آورده اند تقسیم کنیم، احتمالاً به این نتیجه می رسیم که گری جانسون آرای بیشتری از ترامپ گرفته است تا هیلاری کلینتون. اما خب این فرضیه، اشکالاتی هم دارد. تقریباً در اکثر نظرسنجی های ملی قبل از انتخابات فاصله هیلاری کلینتون با ترامپ در رقابت دو به دو بیشتر از رقابت چهار نفره (شامل گری جانسون و جیل استاین) بود. به عبارت بهتر در این حالت، گری جانسون بیشتر آرای کسانی را که به صورت بالقوه می توانستند به هیلاری رای بدهند بدست آورده است. [این مقاله](#) را بخوانید و البته با دیده انتقادی به آن نگاه کنید. چون فرضیه هایش شرطی هستند و می توانند با نتیجه ای که گرفته است همخوانی نداشته باشند. در هر صورت اما در این مورد هم به تحقیقات بیشتری نیاز داریم تا بگوییم کدام یک از دو کاندیدا، هیلاری یا ترامپ، آرای بیشتری را در نتیجه حضور جانسون و جیل استاین از دست

داده اند. ضمن اینکه این را هم نمی دانیم که اگر جانسون یا استاین در انتخابات حضور نمی داشتند و یا در روزهای آخر از رقابت کناره گیری می کردند، آیا طرفدارانشان رای می دادند یا خیر.

شکست هیلاری، برگزیت نیست

یک کلیشه رایج بلافاصله بعد از انتخابات مطرح شد مبنی بر اینکه شکست هیلاری کلینتون به این معنی است که آمریکایی ها هم مانند مدل برگزیت در انگلستان رای دادند. اما، خب این ادعای درستی نیست. مهمترین دلیل این امر هم مقایسه آرای موافقان و مخالفان برگزیت با آرای هیلاری و ترامپ است. در برگزیت طرفداران خروج از اتحادیه اروپا 3.8 درصد یا 1.3 میلیون نفر از مخالفان بیشتر بودند (لینک). در آمریکا مدل برعکس است. هیلاری کلینتون 2 میلیون رای بیشتر از ترامپ بدست آورده (و این رقم افزایش می یابد) که تقریباً 1.5 درصد تا 2 درصد از کل آراست.

بلی، ممکن است بگوییم از منظر مفهومی، بخش هایی از رای دهندگان آمریکایی همانند بخش هایی از رای دهندگان در انگلستان مخالف قوانین آسان گیرانه مهاجرتی و از دست دادن شغل و مسائل مشابه بودند (در مورد آمریکا این امر درست است و در مورد انگلستان این ادعای من صرفاً بر اساس مطالعات اخبار است و نه تخصص و نه مطالعه کافی در مورد انگلستان را ندارم؛ اما این چیزی است که در روایت غالب کسانی که این دو مدل را بیان می کنند مطرح می شود). اما خب این قبیل رای دهندگان همیشه و همه جا وجود دارند. در انگلستان به هر دلیل به اکثریت رسیدند، اما در آمریکا 1- اکثریت ندارند و 2- اساساً مدل انتخابات ایالتی در آمریکا به قدری با مدل رای عمومی در بقیه جهان متفاوت است که این گونه مقایسه ها تنها با 2 دلیل توجیه پذیر است. ضمن اینکه از منظر اکثر رای دهندگان، اقتصاد مهمترین مشکل کشور بود و رای دهندگان با اختلاف 11 درصد هیلاری کلینتون را برای حل مشکلات اقتصادی شایسته تر می دانستند (این امر در هر سه ایالت شمالی هم صادق است).

افرادی که شکست هیلاری را با برگزیت مقایسه می کنند، صرفاً به تحلیل جنبه های مفهومی این دو انتخابات می پردازند که در قالب تحلیل های کلاسیک ناقص است و دلایل آن برای توضیح انتخابات در مدل آمریکایی هم کافی نیست.

من در قسمت اول توضیح دادم و باز هم اینجا می گویم که اگر کمپین هیلاری، مرتکب اشتباه استراتژیک دست کم گرفتن آرای 3 ایالت شمالی و هدر کردن زمان و پول در ایالت هایی مانند آریزونا و جورجیا نمی شد یعنی به جای اینکه از میشل اوباما بخواهد به آریزونا برود از او می خواست به ویسکانسین یا میشیگان برود، ترامپ هیچ وقت به ریاست جمهوری نمی رسید. به عبارت بهتر در انتخاباتی که 2 میلیون نفر به کاندیدای بازنده، بیشتر از کاندیدای برنده رای دادند، یک اشتباه استراتژیک در 3 ایالت و در مجموع کمتر از 100 هزار رای، باعث شکست کسی شد که به صورت معمول قرار بود پیروز باشد. در این صورت تمام این ادعاهای برگزیت و آمریکای تنفرپرست به این تبدیل می شد که آمریکا به تنفر نه گفت، آمریکا عقلانی انتخابات کرد، آمریکا اثبات کرد که با هوچی گری نمی توان پیروز شد و... تکرار می کنم، توجه کنید در مورد انتخاباتی صحبت می کنیم که کاندیدای بازنده 1.5 تا 2 میلیون نفر بیشتر رای آورد و آرای تعیین کننده کمتر از 100 هزار رای بود. یعنی کمتر از 5 درصد تفاوت آرای فرد پیروز در آرای عمومی.

نظرسنجی ها در سطح ملی

کلیشه رایج دیگری بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال 2016، انتقاد از نظرسنجی ها و خطای پیش بینی آنها بود؛ درحالی که اتفاقاً نظرسنجی ها در سطح ملی خطای کمی داشتند، در سطح ایالتی، تنها در 3 ایالت پیش بینی فرد پیروز نادرست بود (هرچند فاصله خطا در بسیاری موارد زیاد است) و اثر شرم ترامپ یعنی این موضوع که طرفداران دانلد ترامپ در نظرسنجی ها رای خود را به او پنهان می کنند یک ادعای سطحی، غیر علمی و غیر قابل اثبات است.

همانطور که در قسمت های قبل هم توضیح دادم، تفاوت آرای هیلاری و ترامپ در معدل نظرسنجی ها یک روز قبل از انتخابات **3.6 درصد** در مدل وب سایت 538 (48.5 به 44.9) و **3.2 درصد** در مدل وب سایت ریل کلیرپالتیکس هر دو به نفع هیلاری کلینتون بود (**نظرسنجی های روزهای آخر**). نتایج واقعی اما نشان می دهد که تاکنون که نتایج هنوز نهایی نشده هیلاری کلینتون 1.5 درصد یا حدود 2 میلیون رای بیشتر از ترامپ بدست آورده است (48.1 درصد هیلاری و 46.6 درصد ترامپ). به عبارت بهتر می توانیم بگوییم:

اول اینکه: نظرسنجی ها در پیش بینی کاندیدایی که آرای عمومی بیشتری خواهد آورد به نتیجه درستی رسیدند (به غیر از نظرسنجی **آی بی دی** و همینطور **ایل ای تایمز** - که البته مدل پیش بینی اش با بقیه فرق داشت و به اصطلاح یک پیمایش به صورت پنل برگزار می کرد - در تمام نظرسنجی هایی که در هفته های پایانی انتخابات منتشر شد هیلاری کلینتون از ترامپ در آرای عمومی پیش بود).

و دوم: معدل نظرسنجی‌ها در پیش‌بینی آرای ترامپ 2 درصد کمتر از مقدار نهایی، و در پیش‌بینی آرای هیلاری نیم درصد بیشتر از میزان نهایی اشتباه داشتند.

به عبارت بهتر نظرسنجی‌ها اگرچه به صورت دقیق نتیجه انتخابات را پیش‌بینی نکردند اما تقریباً همه آنها در پیش‌بینی کاندیدای پیروز موفق بودند. اما این امر نه غیر معمول و نه عجیب است.

برای درک بهتر این اعداد بگذارید نگاهی به نتایج انتخابات سال 2012 بیندازیم. جایی که نظرسنجی‌ها رقابت را نزدیک (48.8 برای اوباما و 48.1 برای رامنی) **پیش‌بینی** می‌کردند اما اوباما با اختلاف 3.9 درصد (51.1 به 47.2 درصد) برنده انتخابات شد. در آن انتخابات و در هفته آخر حداقل 5 موسسه نظرسنجی پیش‌بینی کرده بودند که رامنی پیروز انتخابات است و 2 موسسه هم رقابت را شانه به شانه و مساوی می‌دانستند. لاقلاً نتیجه انتخابات 2016 هم از منظر تعداد موسسه‌های نظرسنجی که نفر پیروز را درست پیش‌بینی کردند و هم از نظر خطای پیش‌بینی (3.2 درصد در سال 2012 و کمتر از 2 درصد در سال 2016) مشخص می‌کند که نظرسنجی‌ها در سال 2016 بهتر از سال 2012 بودند. اما چرا حجم انتقادهای نظرسنجی‌ها در سال 2016 به مراتب بیشتر از 2012 است؟ دلیل آن را باید در پیش‌بینی‌های اشتباه در سطح ایالتی جست و جو کرد.

نظرسنجی‌ها در سطح ایالتی

اگر بخواهیم در انتقاداتمان از نظرسنجی‌ها دقیق و البته منصف باشیم باید نظرسنجی‌ها را در سطح ایالتی بررسی کنیم؛ آنگاه می‌توانیم بگوییم نظرسنجی‌های ایالتی در سطوح مشخصی اشتباه داشتند ([این مقاله نیویورک تایمز](#) را در مقایسه اشتباهات نظرسنجی‌های در دوره‌های مختلف انتخابات بخوانید؛ هرچند کل روایت صحیح نیست)، هرچند بازهم این اشتباهات بسیار بیشتر از آنچه که باید بزرگنمایی شده است و مهمترین دلیل آن هم پیروز انتخابات است که غیرقابل انتظار بود.

در جدول زیر تفاوت بین دو کاندیدا در معدل نظرسنجی‌ها و آرای نهایی آنها در 13 ایالت سرنوشت‌ساز با هم مقایسه شده و اختلاف این دو عدد هم آورده شده است. مواردی که با رنگ آبی مشخص شده اند بیانگر شاخصه هیلاری کلینتون و قرمزها برای داند ترامپ هستند.

ایالت	اختلاف	تفاوت نهایی	تفاوت نظرسنجی	
آریزونا	0.1	4.1	4	1 آریزونا
کلرادو	0	2.9	2.9	2 کلرادو
فلوریدا	1.1	1.3	0.2	3 فلوریدا
جورجیا	0.9	5.7	4.8	4 جورجیا
آیوا	6.6	9.6	3	5 آیوا
میشیگان	3.7	0.3	3.4	6 میشیگان
نوادا	1.2	2.4	1.2	7 نوادا
نیوهمپشایر	0.4	0.2	0.6	8 نیوهمپشایر
کارولینای شمالی	2.8	3.8	1	9 کارولینای شمالی
اهایو	5.1	8.6	3.5	10 اهایو
پنسیلوانیا	3.1	1.2	1.9	11 پنسیلوانیا
وبرجینیا	0.1	4.9	5	12 وبرجینیا
ویسکانسین	7.5	1	6.5	13 ویسکانسین

همانطور که در جدول مشخص است نظرسنجی‌ها در 10 ایالت نفر پیروز را درست پیش‌بینی کرده اند. این تنها 3 ایالت است (همان 3 ایالت شمالی) که برخلاف پیش‌بینی نظرسنجی‌ها، داند ترامپ در آنها پیروز شد. بگذارید نگاهی به نظرسنجی در این 3 ایالت بپردازیم.

در میشیگان، هیلاری کلینتون مطابق پیش بینی ها با 3.4 درصد اختلاف پیش بود. نتیجه نهایی اما با 0.3 درصد اختلاف به سود ترامپ تمام شد (نتیجه هنوز نهایی نشده است). در این ایالت و در هفته آخر هیچ نظرسنجی معتبری (موسسه های نظرسنجی رتبه A) انجام نشده است. در فاصله روزهای 4 تا 6 نوامبر هم یعنی در 4 روز آخر تنها موسسه جمهوری خواه Trafalgar Group یک نظرسنجی داشت که در آن اتفاقا ترامپ 2 درصد از هیلاری جلوتر بود.

در ویسکانسین وضع نظرسنجی ها از میشیگان بدتر و حتی تعداد نظرسنجی ها در این ایالت تقریبا 60 درصد از متوسط ایالت ها کمتر است. در هفته آخر هم جز موسسه Remington Research هیچ موسسه دیگری در این ایالت نظرسنجی نکرده است. آخرین نظرسنجی یک موسسه معتبر در این ایالت متعلق به نظرسنجی دانشگاه مانمات است که در اواسط اکتبر انجام شد. هرچند نظرسنجی های [دانشگاه مانمات](#) در این انتخابات در سطح ملی دارای خطای بسیار بود. کلینتون مطابق پیش بینی ها در این ایالت 6.5 درصد جلو بود اما با 1 درصد اختلاف انتخابات را باخت.

در پنسیلوانیا، مطابق پیش بینی ها هیلاری کلینتون با 1.9 درصد اختلاف جلو بود اما انتخابات را با 1.2 درصد اختلاف باخت. اما 2 موسسه جمهوری خواه که در این ایالت و در هفته آخر نظرسنجی کردند رقابت را بسیار نزدیک پیش بینی می کردند. Trafalgar Group که پیروزی ترامپ را در میشیگان پیش بینی کرده بود در نظرسنجی آخرش دانلد ترامپ را با 1 درصد اختلاف جلوتر نشان می داد و در نظرسنجی Harper آرای این دو برابر بود.

همانطور که در تحلیل نظرسنجی ها در این هر 3 ایالت دیدیم، اگرچه معدل نظرسنجی ها در این 3 ایالت اشتباه بودند اما در همین 3 ایالت نیز، نظرسنجی های در هفته آخر منتشر شده بودند که نتایج را خارج از انتظار به سود ترامپ می دیدند. در عین حال در مقابل 3 ایالت که در آنها نظرسنجی ها پیروز انتخابات را اشتباه پیش بینی کرده بودند در 10 ایالت پیروز انتخابات مطابق پیش بینی معدل نظرسنجی ها بود.

من در این مقاله از تحلیل تکنیکی نظرسنجی ها مانند توضیح فاصله اطمینان (که به صورت معمول 95 درصد است) و همینطور میزان خطا (که به صورت معمول بین 3 تا 5 درصد است) خودداری کرده ام. دلیل آن هم غیر از مسائل تکنیکی و آماری، این است که در هر صورت اگرچه پیش بینی در سطح نظرسنجی های انتخاباتی قطعی نیست و در بهترین حالت 95 درصد امکان وقوع دارد (یعنی 5 درصد ممکن است عکس آن اتفاق بیافتد)، اما تاکید بر این ملاحظات تکنیکی از جمله مواردی است که راه را برای توجیه اشتباه فراهم می کند. چون به هر میزان هم که یک نظرسنجی اشتباه یا خطا داشته باشید می توان بحث احتمالی بودن آن را به عنوان توجیه اشتباه در نظر گرفت. یک استاد دانشگاه یا یک ستون نویس روزنامه ها یا وب سایت می تواند چنین توجیهی را مطرح کند، اما از یک کمپینر چنین توجیهی هر چقدر هم که از لحاظ علمی درست باشد اما قابل پذیرش نیست. مهم این است که در ارزیابی میزان این اشتباه دقیق و منصف باشیم و داستان را در ورای کلیشه های رایج ببینیم.

مدل های انتخاباتی و مشکلات نظرسنجی ها

مدل های انتخاباتی در سطح کمی (مانند وب سایت 538، آپ شات نیویورک تایمز، ریل کلیر پالتیکس، هافینگتن پست و ...) با تجمیع نظرسنجی ها و در نظر گرفتن یک سری معیارها (مانند دوره زمانی تجمیع نظرسنجی ها، ارزش گذاری ها موسسه های نظرسنجی و در نظر گرفتن اهمیت آنها و ...) احتمال شکست یا پیروزی کاندیداها را در سطح ایالتی و همچنین ملی مشخص می کنند. هرچند برخی مدل ها، ویژگی های دیگری مانند وضعیت اقتصادی، رضایت از عملکرد رئیس جمهور و موارد مشابه را هم در نظر می گیرند. با این وجود خروجی مدل ها محصول یک فرایند روی نظرسنجی ها و تجمیع آنهاست که خودش امروز در مواردی با مشکل مواجه است:

اول اینکه برای موسسه های نظرسنجی در ارزیابی میزان "رای دهندگان احتمالی" یعنی کسانی که به احتمال زیاد رای می دهند همیشه با مشکل رو به رو هستند و این هم یک مسئله تاریخی است ([در این مقاله](#) در این مورد به صورت مفصل توضیح داده ام).

دوم، نرخ کسانی که حاضر می شوند به یک نظرسنجی جواب دهند امروز کمتر از 10 درصد است و اگر کسانی به هر دلیل و به صورت سیستماتیک حاضر به پاسخ دادن نباشند نظرسنجی با سوگیری رو به رو خواهد شد.

سوم، نظرسنجی تلفنی از میان افرادی که موبایل دارند گران است چون مطابق قوانین فدرال نمی توان با ماشین های خودکار به تلفن های سیار (موبایل) زنگ زد. به همین دلیل افزایش تعداد نمونه برای کاهش خطا، هزینه نظرسنجی را افزایش می دهد که بسیاری از موسسه ها به دلیل همین هزینه از انجام آن سر باز می زنند. این امر

به خصوص در بررسی آمار متغیرهای وابسته در نظرسنجی‌ها از قبیل سن، جنس، نژاد و ... باعث افزایش سطح خطا می‌شود.

چهار، نظرسنجی‌ها در یافتن نمونه مناسب - به خصوص در میان بخش‌های خاصی از جمعیت مانند لاتین تبارها - بسیاری اوقات با مشکل رو به رو هستند، به همین دلیل با نمونه‌هایی با حجم کم به نتایج حاصل از آن‌ها وزن می‌دهند که احتمال خطا را در آن‌ها افزایش می‌دهد.

پنج، در انتخابات امسال، رای دهندگان تصمیم نگرفته تا روزهای آخر منجر به انتخابات تقریباً 12 درصد از کل آرا را شامل می‌شدند. این را مقایسه کنید با سال 2012 که این رقم تنها 3 درصد بود. به هر میزان که آرای تصمیم نگرفته‌ها زیادتر باشد، احتمال خطای ناشی از عدم اطمینان در مدل‌های نظرسنجی هم بیشتر خواهد شد. در انتخابات امسال این امر تشدید هم شد و مهمترین دلیل این بود که افرادی که در هفته آخر به این نتیجه رسیدند که به کدام کاندیدا رای بدهند، داندل ترامپ را انتخاب کرده بودند (47 درصد به 42 درصد). این رقم در ایالت‌های ویسکانسین، میشیگان و پنسیلوانیا به مراتب بیشتر هم هست.

به این دلایل و البته یکی دو دلیل فرعی دیگر است که نظرسنجی‌ها ممکن است در پیش بینی نتایج اشتباه کنند. به همین دلیل مدل‌های انتخاباتی از معدل نظرسنجی‌ها استفاده می‌کنند تا امکان خطا را کاهش دهند. اما در جایی که نظرسنجی‌هایی به مراتب کمتر انجام گرفته یا موسسه‌های معتبر نظرسنجی کمتر در آن مکان‌ها فعالیت داشته‌اند، امکان خطا بیشتر می‌شود. در ویسکانسین، میشیگان و پنسیلوانیا چنین اتفاقی افتاد.

نکته دیگر در مورد نظرسنجی‌ها، نحوه وزن دهی به نمونه‌ها و در نظر گرفتن متغیرهای مختلف مانند سن، جنس، تحصیلات، گرایش سیاسی دموکرات یا جمهوری خواه و ... است که البته به خصوص در مورد آخری یعنی گرایش سیاسی بین نظرسنجان مختلف اختلاف نظر وجود دارد و یک بحث تکنیکی است که از حوصله این مقاله خارج است. به صورت خلاصه اما برای اینکه یک نمونه در نظرسنجی قابل تعمیم به کل جمعیت باشد باید به ترتیب اهمیت و تعداد نمونه به آن وزن داد. یعنی اگر در یک نمونه 1000 تایی فقط از 80 نفر آمریکایی آفریقایی تبار نظرسنجی شده باشد، این نمونه برای کل آمریکایی‌های آفریقایی تبار نمایا نیست چون درصد سیاهان در آمریکا 13 درصد است و حداقل به 130 پرسش شونده سیاه پوست احتیاج داریم تا بتوانیم نمونه را به کل جامعه سیاهان تعمیم بدهیم. به همین دلیل در نمونه‌ها وزن پرسش شونده‌گان سیاه پوست را با یک ضریب مثبت افزایش می‌دهیم. این امر خود نه تنها باعث تولید پراکندگی یا واریانس اضافی می‌شود بلکه می‌تواند در شرایطی که افراد نمونه در زیرگروه‌ها (مثلاً سیاه پوست 60 سال به بالا در مناطق روستایی) کم هستند، اهمیت آنها را کاملاً به صورت تصادفی بیشتر از آنچه که هست بالا ببرد ([این مقاله](#) را در مورد ایرادی که وزن دهی نظرسنجی LA Times داشت بخوانید + [پاسخ LA Times](#)). در عین حال فاصله خطا در زیر گروه‌ها به مراتب بیشتر از 3 یا 4 یا 5 درصد است؛ ضمن اینکه همین تعیین معیارهای گوناگون توسط نظرسنجان مختلف باعث می‌شود حتی از یک تعداد نمونه پرسش شونده یکسان با توجه به معیاری که هر نظرسنج در نظر می‌گیرد پاسخ‌های نهایی متفاوت باشد. نیویورک تایمز به 4 نظرسنج، یک سری برابر اطلاعات خام پرسش شونده‌گان را داد و در تحلیل نظرسنجی از هر کدام [یک نتیجه](#) جداگانه بدست آورد.

اثر شرم ترامپ

یک کلیشه رایج دیگر در انتخابات امسال، تکرار این ادعاست که افراد در نظرسنجی‌ها از بیان اینکه واقعا به چه کسی رای خواهند داد (یعنی داندل ترامپ) خودداری کرده بودند چون به دلیل مواضع ترامپ شرم داشتند که بگویند به او رای می‌دهند. این ادعا، یک جنبه تبلیغاتی و انتخاباتی برای کمپین‌ها دارد که داندل ترامپ از آن استفاده کرد اما از لحاظ علمی مطلقاً قابل دفاع نیست و دلایل زیادی برای رد آن هم وجود دارد.

کمپین ترامپ چنین ادعایی را مطرح می‌کرد به این دلیل که او احتیاج داشت به طرفدارانش اطمینان بدهد آنها به اندازه‌ای هستند که بتوانند انتخابات را ببرند و از لحاظ تبلیغاتی با این کار جلوی "مارپیچ سکوت" را که باعث خانه نشین شدن طرفدارانش روز انتخابات می‌شود، بگیرد. اما همانطور که گفتم چنین ادعایی یعنی اثر شرم ترامپ قابل دفاع نیست چون:

اول اینکه طرفداران چنین ادعایی آرای ترامپ و کلیتون را در نظرسنجی‌های آن لاین و تلفنی به عنوان شاهد این امر می‌آورند و می‌گویند که در نظرسنجی‌های آن لاین و اینترنتی آرای داندل ترامپ بیشتر است چون پاسخ دهندگان در معرض فشار یک فرد حقیقی نیستند که نظر خود را پنهان کنند. این ادعا نادرست است چون در نظرسنجی‌ها قبل از انتخابات اولاً تفاوت قابل ملاحظه‌ای بین آرای ترامپ در نظرسنجی‌های تلفنی و آن لاین وجود

نداشت ([این مقاله](#) را بخوانید و [این یکی](#)) و دوما اگر هم وجود می داشت هیچ معلوم نبود این تفاوت ناشی از چیست. چون صرف وجود یک تفاوت یا یک رابطه به معنی وجود رابطه علت و معلولی نیست.

دوم، طرفداران این ادعا، به آرای واقعی ترامپ اشاره می کنند که در نظرسنجی ها کمتر ارزیابی شده است (در حدود 1.8 درصد) و می گویند چون نظرسنجی ها کمتر پیش بینی کرده اند معلوم می شود که مردم احتمالا احساس واقعی خودشان را به ترامپ بیان نمی کردند چون می ترسیدند متهم به نژادپرستی و ... شوند. در قسمت قبل گفتم که وجود یک رابطه - حتی اگر رابطه ای هم وجود داشته باشد - می تواند علت و معلومی نباشد. اما اگر حتی فرض کنیم این اثر شرم درست است بگذارید نگاهی به نتایج انتخابات سال 2012 بیندازیم. در سال 2012 معدل نظرسنجی ها آرای باراک اوباما را 48.8% نشان می داد. او انتخابات را با 51.1% برد یعنی چیزی حدود 2.3% درصد بیشتر از پیش بینی نظرسنجی ها. اگر این ادعا درست باشد پس باید گفت در سال 2012 هم مردم شرم داشتند بگویند به اوباما رای می دهند!

و سوم، هر دو کاندیدا در نظرسنجی ها نامحیوب بودند. اگر اثر شرم ترامپ ادعای درستی است چرا اثر شرم رای دادن به هیلاری درست نباشد؟

رد ادعای شرم ترامپ دلایل دیگری هم دارد، می توانید [این مقاله](#) را بخوانید.

ادعای تاریخ دانی که می گوید نتایج همه انتخابات را درست پیش بینی کرده است

الن لیچمن، استاد تاریخ بر اساس مدل 13 متغیره و خطی خود مدعی است که نتیجه همه انتخابات را از سال 1984 درست پیش بینی کرده است ([کتاب او](#) که اولین بار در سال 1984 منتشر شد). من در اینجا قصد ندارم در مورد مدل او توضیح دهم؛ فقط برای کسانی که می گویند او تنها کسی است که نتایج انتخابات ریاست جمهوری را درست پیش بینی کرده تناقضات پیش بین های ش را یادآوری می کنم.

الن لیچمن در سال 2000 پیش بینی کرد ال گور پیروز انتخابات ریاست جمهوری است، درحالی که جرج بوش برنده انتخاب بود. در توجیه این امر مدعی شد که منظور او، آرای عمومی است و نه آرای الکترال که با توجه به آن ال گور اگرچه آرای عمومی را در سال 2000 برد اما آرای الکترال را باخت. در انتخابات سال 2016 آقای لیچمن پیش بینی کرده بود که ترامپ برنده است و مطابق همان منطق آرای عمومی ایشان ترامپ باید آرای عمومی بیشتری بدست می آورد. اما نتیجه انتخابات نشان می دهد که تا امروز هیلاری کلینتون تقریبا 2 میلیون رای پیش است.

حالا اینها به کنار، مدل پیشگویی الن لیچمن، یک مدل خطی بدون در نظر گرفتن اینکه چه کسانی کاندیدای حزب هستند و بدون در نظر گرفتن تغییرات دموگرافیک در جامعه آمریکاست که برای زمانی که هنوز تحلیل داده ها تا به این حد پیشرفت نکرده بود می توانست مدلی برای برنامه ریزی یک کمپین انتخاباتی باشد، اما حتما یک پیش بینی علمی قابل دفاع نیست، حتی اگر بارها و بارها نتایج درستی داده باشد. در بین سال های 1984 و 2016، تنها 4 انتخابات بود که پیش بینی نتایج تا روزهای آخر به راحتی امکان پذیر نبود یا کاندیدای پیروز برخلاف انتظار به ریاست جمهوری رسید. الن لیچمن 2004 و 2012 را درست پیش بینی کرد اما در مورد 2000 و 2016 با توجه به اینکه منظور او از پیروز، کاندیدای برنده در آرای الکترال یا آرای عمومی است، پیش بینی درستی نداشت.

نکته آخر، اگر برنی بود

طرفداران برنی سندرز ادعا می کنند که اگر به جای هیلاری کلینتون او به رقابت با ترامپ برمی خواست، می توانست دانلد ترامپ را شکست دهد (+ و + و + و + و [نظر مخالف این ادعا](#)). خود برنی سندرز هم در روزهای انتهایی رقابت های مقدماتی دموکرات ها که دیگر معلوم شده بود رقابت را به هیلاری کلینتون خواهد باخت ادعا می کرد سوپر دلگیت ها باید ببینند کدام کاندیدا در نظرسنجی ها شانس بیشتری در رقابت با ترامپ دارد (در تعبیر خودش، جواب سندرز بود) و به او رای بدهند (و این البته مغایر با شعار اصلی کمپین برنی سندرز بود که از ابتدا می گفت سوپر دلگیت ها نباید هیچ نقشی در تعیین کاندیدای پیروز داشته باشند).

با تمام اینها، این ادعا و ادعاهای مشابه غیرعلمی هستند چون فرضیه هایی ابطال پذیر نیستند و صرفا بر اساس رویا و توهم بنا شده اند. هر انتخاباتی ویژگی خاص خودش را دارد و هر کاندیدایی نقطا ضعف و مثبتی دارد که به همراه متغیرهای بیشتر دیگر نتیجه انتخابات را مشخص می کند، به خصوص در مدل انتخابات آمریکایی که نحوه بدست آوردن رای در ایالت های مشخص و در نزد گروه های ویژه رای منحصر به فرد است.

به عبارت بهتر ما نمی دانیم کمپین برنی سندرز در میان سپاه بوستان و لایتن تبارها چگونه عمل می کرد و چرا و به چه دلیل باید بپذیریم که او بهتر از هیلاری کلینتون در میان این دو گروه از رای دهندگان مقبولیت انتخاباتی داشت.

لااقل نتایج رقابت های مقدماتی دموکرات ها که عکس این ادعا را نشان می دهد، درحالی که رقابت های مقدماتی جمهوری خواهان از آرای بالای ترامپ در میان سفیدپوستان مذهبی حکایت دارد. همان گروه هایی که در نهایت رای های بیشتری را نسبت به میت رامنی در سال 2012 در برخی مناطق رای ایالت های شمالی به نام دانلد ترامپ در صندوق ها انداختند و با کاهش مشارکت دموکرات ها، باعث پیروزی او شدند.

بگذارید نگاهی به نتایج نظرسنجی های بعد از انتخابات در سه ایالت پنسلوانیا، میشیگان و ویسکانسین بیندازیم تا ببینیم آیا می توان دلیلی بر امکان عملکرد بهتر سنדרز بر کلینتون در این سه ایالت داشت؟ این سه ایالت را به این دلیل انتخاب کردم که اولاً شکست هیلاری در این سه ایالت باعث از دست دادن ریاست جمهوری شد و از منظر دموگرافیک هم برخلاف ایالت های جنوبی و غربی میزان کمتری رای آمریکایی های لاتین تبار را با خود دارد (گروهی که حتماً بیشتر از کلینتون به سنדרز رای نمی دادند) و سفیدپوست تر است (گروهی که در رقابت های مقدماتی دموکرات ها بیشتر به سنדרز رای دادند. او در میشیگان و ویسکانسین بر هیلاری پیروز شده بود).

	موضوع	سال 2012			سال 2016		
		درصد رای دهندگان	اوباما	رامنی	درصد رای دهندگان	هیلاری	ترامپ
ویسکانسین	اقتصاد	56%	49%	50%	55%	53%	42%
	مهاجرت	-	-	-	12%	23%	75%
	سیاست خ	4%	NA	NA	11%	55%	38%
	تروریسم	-	-	-	19%	38%	60%
میشیگان	اقتصاد	60%	51%	48%	52%	51%	43%
	مهاجرت	-	-	-	12%	25%	71%
	سیاست خ	5%	62%	37%	13%	59%	34%
	تروریسم	-	-	-	19%	42%	55%
پنسلوانیا	اقتصاد	61%	47%	52%	56%	50%	46%
	مهاجرت				10%	21%	78%
	سیاست خ	4%	NA	NA	12%	67%	31%
	تروریسم				19%	40%	58%

من انتخابات را در این سه ایالت از منظر مهمترین موضوعاتی که کشور با آن مواجه است و آرای هر کدام از کاندیداها به تفکیک هر موضوع انتخاب کرده ام؛ به این دلیل که کمپین سنדרز مدعی است پیام سنדרز می توانست افراد بیشتری را نسبت به کلینتون به طرف دموکرات ها جلب کند درحالیکه نتایج حاصل از نظرسنجی های بعد از انتخابات چنین ادعایی را تایید نمی کند.

همانطور که در جدول مشخص است در این 3 ایالت و البته در اکثر ایالت های آمریکا 4 موضوع اقتصاد، تروریسم، مهاجرت و سیاست خارجی، موضوعات مشخصی بودند که رای دهندگان اعتقاد داشتند مهمترین مشکل کشور است. در اقتصاد و سیاست خارجی هیلاری کلینتون از ترامپ نمره بهتری گرفته و در دو مورد دیگر ترامپ نمره بهتری داشته است. آیا دلیلی وجود دارد که در آن 2 مورد دیگر یعنی مهاجرت و تروریسم، برنی سنדרز می توانست نظر رای دهندگان را بیشتر جلب کند؟ جواب منفی است. حتی در مورد سیاست خارجی که یکی از نقاط قوت هیلاری است، باز هم نمی توان انتظار داشت که برنی سنדרز نمره ای بهتر از هیلاری کلینتون در مقابل ترامپ بدست آورد. حالا می رسیم به اقتصاد. درصد کسانی که در سال 2016 اقتصاد را مهمترین مشکل کشور می دانستند تقریباً با سال 2012 و رقابت رامنی با اوباما برابر است با این تفاوت که هیلاری کلینتون در هر 3 ایالت از ترامپ نمره بهتری دارد، در حالیکه در سال 2012، میت رامنی در 2 ایالت (ویسکانسین و پنسلوانیا) از این منظر نمره بهتری از اوباما داشت. به عبارت بهتر حتی با این مقایسه هم نمی توانم امیدوار بود که برنی سنדרز می توانست آرای بیشتری از هیلاری کلینتون را به خودش جلب کند. شکست هیلاری محصول اشتباه کمپین و کاهش مشارکت بخش های عظیمی از دموکرات ها به خصوص آمریکایی های آفریقایی تبار است که احتمال اینکه به هیلاری کلینتون رای دهند به مراتب بیشتر از برنی سنדרز هم بود.

معرفی چند کتاب و مقاله

اکنون که فصل انتخابات لافل برای مدت کوتاهی تمام شده است و برای آنکه درک ما از انتخابات در آمریکا و کمپین های سیاسی فراتر از روایت های روزمره باشد چند کتاب جذاب به همراه یکی، دو مقاله در اینجا معرفی می کنم و هدف من هم بیشتر معرفی کتاب هایی است که شناخت ما را از نحوه رای دادن در آمریکا و همینطور چگونگی و چرایی هدف گذاری کمپین های انتخاباتی توضیح دهند.

کتاب اول به نام **نبرد بزرگ، چگونه ترامپ می تواند هیلاری را شکست دهد** از دیک موريس مشاور ارشد بیل کلینتون در سال های 1995 و 1996 است. او در این کتاب ضمن تاکید بر اهمیت رای سفیدپوستان به کمپین ترامپ توصیه می کند با افزایش مشارکت آنان و با احتمال کاهش مشارکت آمریکایی های آفریقایی تبار و جوانان می تواند امیدوار باشد که بر هیلاری کلینتون پیروز شود.

کتاب بعدی، **چرا اهايو رئیس جمهور [آمریکا] را انتخاب می کند** از کیلی کوندیک است که در مرکز پولیتیکس دانشگاه ویرجینیا با لری جی سبوتو همکاری می کند و در تهیه کتابی در مورد **انتخابات 2012 و باراک اوباما** با سبوتو و آلن آبروموویتز مشارکت داشته است. او در این کتاب آرای اهايو را در طول سالیان مختلف با نتایج انتخابات آمریکا مقایسه می کند و ضمن بررسی شرایط ویژه این ایالت (از جمله اینکه دو سناتور لیبرال و محافظه کار دارد و ...) توضیح می دهد چرا اهايو در نقش Bellwether (اشاره به قوچ زنگوله دار که به عنوان رهبر و لیدر گله گوسفندان حرکت می کند) توضیح دهنده معدل آرای آمریکایی هاست (البته در انتخابات امسال آرای اهايو کاملاً با آرای معدل آمریکا فاصله داشت).

کتاب بعدی **بیگانه در سیرزمین مادری** از آرلی هوشیلد به روایت دو نگاه متفاوت به آمریکا - لیبرال و محافظه کار - اشاره دارد. من خواندن این کتاب را از فردای بعد از انتخابات شروع کردم و به نظرم در تحلیل آنچه که آمریکای دوتکه و جداسده چپ و راست نامیده می شود بسیار آموزنده است. **جداسازی بزرگ** از بیل بیشاپ (با توجه به محتوای کتاب، من sort را جداسازی معنی کرده ام) یکی از بهترین کتاب های موجود در توضیح آمریکای درگیر در منازعات حزبی و تفاوت های ایدئولوژیک است که روایت تاریخی از این تفاوت های ایدئولوژیک را از سال های 50 و 60 تا امروز توضیح می دهد و البته در مورد ریشه این تفاوت ها که به انقلاب آمریکا و تشکیل اولین کنگره هم می رسد اطلاعات جالبی به خواننده می دهد و در نهایت کتاب دیگری هم وجود دارد به نام **سیاست خشم** در مورد ظهور اسکات واکر در ویسکانسین (واکر فرماندار ویسکانسین است و طی 4 سال در 3 انتخابات در این ایالت که از سال 1988 در انتخابات ریاست جمهوری به دموکرات ها رای داده بود پیروز شده است. ویسکانسین در سال 2016 به ترامپ رای داد).

پایان آمریکای سفیدپوستان مسیحی روایت رابرت جونز از تغییرات جمعیتی در آمریکا به ضرر مسیحیان سفیدپوست است که سالها جمعیت غالب در آمریکا بودند اما در آینده اکثریت خود را از دست خواهند داد. مطالعه این کتاب در توضیح اینکه چرا این سفیدپوستان مسیحی عصبانی هستند از اینکه آمریکا دیگر "فقط برای آنها نیست" بسیار خواندنی است. جونز خودش یک نظرسنج است و پیش از انتخابات در یک پنل، نتایج نظرسنجی خودش را در مورد انتخابات در موسسه بروکینگز به بحث گذاشت.

اگر به ظهور و سقوط پوپولیست ها در انتخابات و اینکه چگونه از خشم و احساسات مردم به نفع خود بهره می برند علاقه دارید این کتاب وارن را تحت عنوان **تمام مردان شاه** (و البته اینجا بهتر بود می گفت فرماندار) از دست ندهید. اگر حوصله خواندن کتاب را ندارید می توانید فیلمی را که بر اساس همین کتاب تولید شده است ببینید.

روندهای کوچک، عوامل کوچک در تغییرات بزرگ آینده، کتابی است از مارک پن، استراتژیست بیل کلینتون در انتخابات سال 1996 و هیلاری کلینتون در انتخابات 2000 و 2006 سنا و همینطور کمپین ناکام او در سال 2008. مارک پن مدتی هم مشاور و معاون استیو بالمر رئیس کمپانی مایکروسافت بود و از معروف ترین نظرسنجان آمریکایی است. در این کتاب او در بخش های مختلف در مورد تغییرات ارزش های فرهنگی و تکنولوژیک در آمریکا و تاثیر آن در آینده توضیح می دهد. بخش سیاست آن توضیحاتی در مورد کمپین سال 1996 کلینتون دارد و همچنین در مورد مسیحیان صهیونیست به عنوان اصلی ترین عامل حمایت از اسرائیل در آمریکا اطلاعات جالبی به مخاطب می دهد.

و در نهایت سه کتاب دیگر، دو تای آنها در مورد نقش پیام در انتخابات است. اولی با عنوان **کلمه ها کار می کنند**، **این مهم نیست که تو چه می گویی، مهم این است که شونده چه می شنود** از فرانک لانتز نظرسنج جمهوری خواه که متخصص فوکس های پیام است و پیش از این نظرسنج کمپین راس پروت در سال 1992 و نیوت گینگریچ

بود و دومی هم با عنوان [Don't Think of An Elephant](#) از جرج لیکاف است (در مورد ترجمه کتاب هرچه فکر کردم یک عبارت فارسی نتوانستم پیدا کنم). این کتاب در مورد اینکه چگونه محافظه کاران روایت پیام خود را در جامعه غالب می کنند و نیروهای پروگرسو (آنچه که مترقی نامیده می شود) باید از چه پلتفرمی برای مواجهه با آن استفاده نمایند توضیح می دهد. من ویرایش قدیمی تر این کتاب را در سال 2012 خوانده بودم اما در سال 2014 یک ویرایش جدید هم به آن اضافه شده است.

و آخری هم [انقلاب ما](#) از برنی سندرز است که البته من آن را تازه خریده ام و هنوز نخوانده ام.

بخشی از آنچه که درک ما از آمریکا و کمپین های انتخاباتی از منظر پلتفرم دو حزب نامیده می شود متأثر از آگاهی به تاریخ آمریکا و به خصوص داستان انقلاب و منازعات تهیه قانون اساسی و متمم های آن به خصوص 10 متمم اول است. آنجا که طرفداران دولت فدرال قوی و دولت جمهوری خواه دموکرات با یکدیگر منازعات زیادی داشتند و تیلور آن در تهیه قانون اساسی و متمم های آن است. اگر به این مباحث علاقه مند هستید [منازعات فدرالیست ها و مخالفان آن](#)، [منازعات مربوط به تصویب قانون اساسی 1787-1788](#)، [ایجاد جمهوری آمریکا 1776 - 1787](#) و همینطور این یکی [E Pluribus Unum](#) که نمی دانم به فارسی چه ترجمه کنم منابع خیلی خوبی هستند.

اگر هنوز از نظرسنجی ها هم شاکی هستید یک کتاب خوب برای تان دارم، [چگونه با آمار دروغ بگویید](#) © در مورد اینکه چگونه می توان با جا به جا کردن اعداد، به نتایج درست اما نادرست رسید. باید خودتان بخوانید.

و در نهایت این انتخابات با توجه به نقش کاندیداهایی غیر از دو حزب اصلی هم قابل تفسیر است. مقاله ای پیشنهاد می کنم از بررسی کمپین جرج والاس (1964)، جان اندرسون (1980) و راس پروت (1992). ضمن اینکه این هر سه کاندیداهایی بودند که مخالف جریان غالب سیاست در آمریکا کمپین کردند؛ کاری که به نوعی داندل ترامپ هم انجام داد (کمپین داندل ترامپ از برخی جهات شباهت های زیادی به کمپین راس پروت دارد). [این مقاله تحلیلی](#) در همین مورد جالب است؛ اگر وقت و حوصله اش را دارید.